



۲۰۱۵/۱۲/۲۷



م. اسحاق نگارگر

آزمون را یک زمانی خاک باش!



جنگ افغانستان وارد سی و هشتمین سال خود شد. سی و هشت سال جنگ همه تأسیسات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیشرفته ترین جوامع را نیز ویران می کند. یک کشور عقب مانده مانند افغانستان هرگز توانایی تحمل سی و هشت سال جنگ را ندارد. در طول این سی و هشت سال ما چه اندازه نیروی انسانی را تلف کرده ایم، چه اندازه تخم خشونت و نفرت در جامعه خود کاشته ایم و بالاخره چه چیز از این جنگ به دست آورده ایم؟ زنبور این پُرسش ها ذهن هر افغان را نیش می زند. آیا در طول این سی و هشت سال ما به اختیار خود جنگیده ایم؟

اگر پاسخ به این پرسش مثبت است ما از این جنگ چه میخواستیم و چه می خواهیم و چه چیز از آن به دست آورده ایم یا بعد از این ممکن است به دست بیاوریم؟ ما دیگر عملاً زراعت خودکفا نداریم و اگر دیگران برای ما مواد خوراکی ندهند ما گرسنه می مانیم!

زراعت ما به یک کشت و کار مرگبار یعنی کشت کوکنار و تولید مواد مخدر بدل گردیده است که این آرذهای منفور نه تنها جوانان ما را که جوانان دیگر کشورها را نیز فرو می بلعد. اگر ما این جنگ را به اختیار و انتخاب خود جنگیده ایم و یا می جنگیم به چه دلیل یک مأمور سابق سی. آی. ای. بی رحمانه پیشبینی می کند که جنگ افغانستان پنجاه سال دیگر نیز دوام خواهد کرد زیرا که این جنگ بر سر داعش و طالب نیست بلکه بر سر این است که امریکا می خواهد یک منطقه ستراتیژیک را در تسلط خود داشته باشد و از این منطقه بتواند به آسانی بر چین، آسیای میانه، ایران و نیم قاره هند دست تسلط دراز کند؛ که اگر احیاناً آتش یک جنگ سوم جهانی در گرفت پایگاه های ستراتیژیک افغانستان به درش بخورد.

آن مأمور این حقیقت نه چندان پوشیده را برای ما آفتابی می کند که ما به وسیله دیگران جنگانده می شویم تا دیگران به مقصود برسند.

ما پیادگان شطرنج سیاسی دیگران هستیم که در این عرصه هرگز فرزین نمی شویم بلکه پیاده می جنگیم و پیاده می میریم تا بالاخره یک رقیب بر رقیب دیگر صدای کشت و مات را سر بدهد.

ما چه خواهیم و چه نخواهیم همان لعبتکائیم که لعبت بازش دیگران استند. آن شاعر جوان پشتو برای ارباب بسیار به دقت سروده است که:

سپینی او توری تاپی تا سره دي

څوک خلیل زاد څوک اسامه جوړوي

آیا وقت آن نرسیده است که این سی و هشت سال جنگ بر روی ما پیادگان این عرصه شطرنج آب یخ بزند و مارا از این خواب غفلت بیدار کند و از مولانا بشنویم که:

سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

در بهاران سبزه کی روید زسنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ (۴)

من شعر «گل الفت» را به عنوان یک ارمغان برای یکایک شما به هر قوم و به هر زبان و به هر مذهب و بالاخره به هر دین که استید تقدیم و از شما تقاضا می کنم که به خاطر آینده فرزندان معصوم تان به این جنگ لعنتی بس بگویند که این جامعه دیگر حوصله جنگیدن برای دیگران را ندارد.

اگر شما اراده کنید که نجنگید دیگران توان جنگیدن تان را ندارند. تا خمیر شما نرم است دیگران این خمیر نرم را انگشت می زنند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

اول جنوری ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر

گل الفت

دلم امشب هوای گریه دارد که تخم عشق درکشور بکارد

چه پیش آمد که براین باغ ویران به جز آتش دگر چیزی نبارد

تو گویی سنگ شد دلها که دیگر گل الفت در آن خشکید یکسر

نمی یابد فغان بینوایان به غیر از چشم و گوش کور یا کر

در آن کشور که مروارید عرفان تالو داشت در دلهای "انسان"

وزان مسجد که فریادِ اِلَها به سوی عرش می شد بامدادان

به هر سو باده پندار نیکو ترنم ساز الفت بابل او

شبانگاهان مهتابی و زیبا همیشه مرغ حق میخواند یاهو

درونِ خانقه شور "سراهنګ" (۱) شرابِ شعر "بیدل" را به صد رنگ
همی افکند اندر ساغرِ خلق که آبِ عشق میزد بر دلِ سنگ

** * **

چنان شیطان درین ویرانه امروز نموده مردمش را کینه آموز
که در بام و درِ آن حنظلِ شر بُود تنها گیاهِ خانمان سوز

** * **

در این دریای خون بیچاره مردم نموده دست و پای خویش را گُم
به جُز فریادِ تلخِ گریه ناید تو گویی مُرده مُرغان ترنم

** * **

پروایِ دل سفر کُن سوی کشور چو بارانِ بهاری گریه کُن سر
ز آه آتشین و شعله درد بزن در وحشتِ آبادش تو آذر

** * **

شرابِ دوستی را ارمغان بر صفا در خانه پیر و جوان بر
بزن چون آبشاران سر به سنگش مبر چیزِ دگر تنها فغان بر

** * **

بگو آخر خدارا این چه درد است که کانون صفا این گونه سرد است
میانِ جنگسالارانِ بیبِاک غرورِ خود بکوبد هر که مرد است

** * **

دلِ آری هوایِ گریه دارد که تُم عشق در کشور بکارد
چه پیش آمد که بر بیچاره مردم به جُز آتشِ دگر چیزی نبارد

شبِ سیزدهم دسمبر ۹۳ ایست هم لندن

۱ - "سراهنګ" مراد از زنده یاد استاد محمد حسینِ سراهنګ سر تاجِ موسیقیِ کلاسیک افغانستان است.